

من مترجم‌ام؛ صاحب اثر نیستم

گفت‌وگوی منتشر نشده شاهرخ گلستان با کریم و گلی امامی

گلی امامی: گفت و گویی که در پی می‌آید، صحبتی است که آقای شاهرخ گلستان نزدیک به چهارده پانزده سال پیش (شاید هم بیشتر، این قافله عمرچنان سریع می‌گذرد که حساب از دست آدم در می‌رود) در سفری که به انگلستان داشتیم با ما انجام داد. آن‌چه در مورد این گفت و گو لازم به تذکر است این که، زمانی که پس از رفتن کریم امامی تصمیم داشتم یادنامه‌ای برای او منتشر کنم، آقای گلستان متن پیاده شده کامل نوار را برای من فرستادند. گردآوری مطالب آن کتاب همان‌طور که در مطلع این یادنامه اشاره کرده‌ام میسر نشد. این متن در بایگانی ماند. به درخواست علیرضا اکبری تصمیم گرفتیم به عنوان تنها مطلب شخصی در مورد کریم امامی آن را چاپ کنیم. در بازخوانی متن متوجه چند مشکل شدم. اول آن که مطلب بسیار خودمانی و محاوره‌ای بیان شده، در نتیجه یکدست نیست و حتماً شخص امامی با آن وسواس و کمال‌گرایی‌اش تحت هیچ شرایطی حاضر نمی‌شد آن را به این شکل انتشار بدهد هر چند لحن محاوره‌ای گفت و گو حتی‌الامکان در بازخوانی تعدیل شده. دیگر آن که، کسانی که کریم امامی را از نزدیک می‌شناختند، می‌دانند که او آدمی کم‌حرف و بسیار خجول بود. هرچه قلمش سلیس و روان بود، در گفت و گو چنین نبود. امکان نداشت مصاحبه یا گفتگویی را بدون بازخوانی، بازنویسی و ویرایش مفصل به چاپ بپردازد. هیئات، غیبت همیشگی خودش و در دسترس نبودن مصاحبه‌کننده، کار را برای انجام هرگونه تغییری در شکل متن دشوار کرد. از طرفی وقتی ویژه‌نامه‌ای برای کسی گردآوری می‌شود، به خصوص که موکداً تقاضا شده مطالب به هیچ وجه دعا و ثنای او نباشد و کلاً گرد موضوع مورد علاقه او نوشته شود، ایجاب می‌کند، برای آن گروه از خوانندگانی که با او آشنا نیستند یا کمتر می‌شناسندش، حداقل یک مطلب یا گفتگو از زبان خودش ضمیمه باشد. بدیهی است

گفتگویی که تا کنون منتشر نشده هم لطف بیشتری داشت. این بود که با وجود کاستی‌ها و عدم یکدستی در جمله‌بندی‌ها، تصمیم گرفتیم همچنان به چاپ این گفتگو اقدام کنیم. پس آن را نه به صورت متنی ویراسته، که گفتگویی حضوری و خودمانی بپذیرید.

بخش اول

زندگی و تحصیلات:

کریم امامی: من اینجا باید یک بحثی درباره محل تولدم بکنم، شناسنامه‌ام را شیراز گرفته‌اند، ولی در واقع در شهر کلکته هند به دنیا آمده‌ام و تا دو سالگی آنجا بوده‌ام و وقتی به شیراز برگشتیم برایم شناسنامه گرفتند.

پدرم در کار تجارت چای بود و به آقای خلیلی کمک می‌کرد و در تجارتخانه ایشان در کلکته کار می‌کرد، در نتیجه مادر من را هم بعد از ازدواج به هند برده بود، و آنجا بود که من متولد شدم.

شاهرخ گلستان: شما فرزند اول خانواده هستید؟

کریم امامی: بله من پسر ارشد خانواده هستم.

گلستان: شما بعد از گذراندن دوره ابتدایی و متوسطه در شیراز، برای تحصیلات عالی به

دانشگاه تهران رفتید، چه می‌خواندید؟

کریم امامی: پدر و مادر من علاقه‌مند بودند که من طب بخوانم، خودم عشقم به زبان انگلیسی بود. کنکور دادم. کنکور پزشکی قبول نشدم ولیکن کنکور زبان و ادبیات انگلیسی خیلی راحت قبول شدم و در نتیجه آنجا به تحصیلاتم ادامه دادم. در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، که آن وقت در بهارستان بود و جزء محوطه اصلی دانشگاه در شمال شهر نبود. یک باغچه با صفایی بود و دانشسرای عالی هم آنجا بود. سه سال را آنجا گذراندم چون آن موقع لیسانس را سه ساله می‌دادند.

گلستان: علاقه به زبان انگلیسی از کی در شما به وجود آمد؟

کریم امامی: از بچگی. به این دلیل که پدرم هند رفته بود و انگلیسی می‌دانست، آشنایی با فرهنگ انگلیسی و گوش دادن به رادیو به زبان انگلیسی در خانه ما امری متداول بود. من از همان سال‌های دبستان علاقه‌مند بودم که انگلیسی یاد بگیرم.

پدرم سعی می‌کرد که با من به انگلیسی صحبت کند خصوصاً بیشتر برای این که خودش انگلیسی‌اش یادش نرود! ولی وقتی معلم جزء اعضای خانواده نباشد یادگیری راحت‌تر و بهتر

است. در نتیجه نمی‌توانم بگویم که معلم واقعی من در زبان انگلیسی پدرم بوده، ولی علاقه‌اش را به من منتقل کرد.

گلستان: علاقه شما به کتاب از کی شروع شد؟

کریم امامی: علاقه من به کتاب، در دوره دبستان، دوره دبیرستان، در همه این سال‌ها، با کتاب دمساز بوده‌ام. تابستان‌ها می‌رفتم و کتاب فارسی کرایه می‌کردم و رمان‌ها را می‌خواندم...

گلستان: از همان «بلادی» که ما هم کرایه می‌کردیم یا شما جای دیگری داشتید؟

کریم امامی: نه، همان بلادی بود. بعدش هم که انگلیسی یاد می‌گرفتم، کتابخانه شورای فرهنگی بریتانیا بود که خیلی راحت کتاب به آدم قرض می‌داد و روزی یکی دو تا کتاب را می‌بلعیدم در واقع.

گلستان: از کتاب‌های بلادی کدام‌ها را به یاد دارید؟ و بیشتر چه نوع کتاب‌هایی را

کرایه می‌کردید؟

کریم امامی: فکر می‌کنم آن دوره همه کسانی که کتاب کرایه می‌کردند، یک مقداری رمان‌های «الکساندر دوما» بود، همان ترجمه منصور، مثلاً یادم می‌آید کتاب پُل و ویرژین هم بود که باز یک رمان قدیمی فرانسوی است.

گلستان: کتاب‌های پلیسی هم خیلی بود.

کریم امامی: بله کتاب‌های پلیسی هم بود. بله. اتفاقاً در منزل هم جزوه‌های تارزان و نات

پینکرتون بود که آنها را مرتب می‌خواندیم.

گلستان: آن موقع که شما کتاب‌های ذبیح‌الله منصوری را می‌خواندید، این عقیده‌ای را که

بعد راجع به منصور پیدا کردید نداشتید درست است؟!

کریم امامی: طبعاً نه! آن موقع خیلی هم با ولع می‌خواندیم. بالاخره جنبه داستانی قوی‌ای

داشت و آدم را پیش می‌برد.

گلستان: وقتی به تهران آمدید برای دانشکده، با خانواده زندگی می‌کردید یا تنها زندگی

می‌کردید. اصلاً چطور بود وضع یک دانشجوی شهرستانی که آن موقع می‌آمد تهران؟

کریم امامی: من اتفاقاً چون دایم یک خانه خالی داشت در تهران، آن را در اختیار

من گذاشته بود و آنجا با یکی دو تا از دوستانم که درس‌های دیگری می‌خواندند، هم‌خانه

شده بودیم. ولی خوب بعضی‌ها در خانواده‌ها پانسیون می‌شدند. بعضی‌ها هم احياناً در

شبانه‌روزی‌های دانشگاه جایی می‌گرفتند. در هر حال یک جوان شهرستانی در تهران خیلی

راحت نبود، ولی خب چون دانشگاه تهران تنها دانشگاه کشور بود دانشجو ناچار بود که زحمت

جدایی از خانواده و زندگی در شهر غریب را به خودش بدهد.

گلستان: برای شما خیلی تفاوت داشت تهران با شیراز؟

کریم امامی: البته شیراز آن سال‌ها که حداکثر جمعیتش صد و پنجاه هزار نفر بود و خب تهران هم مثلاً چهار صد هزار نفر بود در نتیجه تهران خب شهر بزرگتر بود، پایتخت بود. امکاناتی در تهران بود که در شیراز وجود نداشت.

گلستان: آن موقع که تهران بودید سرگرمی‌های عمده‌تان چه بود؟

کریم امامی: برای ما که سینما بود و احياناً رفتن به رستوران و گردش در خیابان! ولی اجازه بدهید چیزی به شما بگویم درباره تمام کردن درسم در تهران. آن دوره، دوره ملی شدن نفت بود و بازار سیاست خیلی داغ بود و حوادث پی‌درپی اتفاق می‌افتاد و خبرنگاران خارجی هم جذب می‌شدند به این که بیایند به ایران و این اخبار را گزارش بکنند و طبعاً نیاز داشتند به مترجمان زبان انگلیسی. و من برحسب اتفاق از طریق دوستانی که داشتم وارد کار ترجمه شدم یعنی به عنوان مترجم یکی از خبرنگاران مشهور امریکایی مدتی کار کردم. آقای بود به نام «لینگز بری اسمیت» که خبرنگار خیلی معروفی بود و مخصوصاً از این جهت معروف بود که توانسته بود با استالین مصاحبه‌ای بکند آن‌هم موقعی که استالین با خبرنگاران خارجی اصلاً مصاحبه نمی‌کرد.

خلاصه من مترجم او بودم و همه جا همراهش می‌رفتم. در مجلس و در مصاحبه‌های مطبوعاتی و در خانه دکتر مصدق و غیره و ذالک و در واقع طعم روزنامه‌نگاری و هیجان‌ات‌اش را در آن موقع چشیدم. بعد که دیگر آن کار خوابید و فروکش کرد برگشتم به شیراز و دنبال شغلی بودم و مدت سه چهار سالی در «اصل چهار» بودم، در کار سمعی و بصری و آن هم برای من دریچه‌ای را باز کرد به این که با امکانات تصویر و صوت و این‌ها بیشتر آشنا شوم. بعد که آن قضیه هم تمام شد بورس گرفتم و رفتم امریکا و دو سال در دانشگاه (مینه‌سوتا) در رشته زبان و ادبیات انگلیسی تحصیل کردم که آن هم البته برای تبحر بیشتر در زبان انگلیسی خیلی مفید بود.

گلستان: شما هیچ وقت در این شور و شرهای سیاسی، هیچ جبهه‌گیری سیاسی نداشتید، یعنی می‌شود گفت هیچ وقت یک مرد سیاسی نبودید.

کریم امامی: نه! من خودم را مرد سیاست نمی‌دانم. البته سمپاتی داشته‌ام به نهضت‌های آزادی‌خواهانه ولی عملاً شرکت نکردم و عضو هیچ حزبی نبودم، البته در جریان ملی شدن نفت طبعاً طرفدار دکتر مصدق بودم ولی...

گلستان: یعنی در واقع حقانیت ایران را طرفداری می‌کردید.

کریم امامی: بله. بله. ولی همیشه در واقع از کنار گود!

گلی امامی: من روزنامه‌نگاری‌اش را خیلی می‌پسندیدم. برای این که برای خودم هم زمینه‌ی خیلی جالبی بود و لذت می‌بردم، مقالاتی را که می‌نوشت همیشه اول من می‌خواندم که واقعاً لطف خاصی داشت. نمی‌دانم اگر می‌رفت در کارسینما هم می‌توانست همان اندازه موفق بشود



کریم امامی / عکس از گلی امامی

گلستان: ولی کنار گود هم که همیشه بی خطر نیست. غارت اداره اصل چهار در شیراز را یادتان می آید؟

کریم امامی: بله آن غارت را خوب یادم می آید، ما در اداره بودیم که مورد هجوم قرار گرفتیم و البته، که چون شیرازی بودیم می دانستیم که کسانی که در این بلوا یا شورش شرکت داشته‌اند طرفداران یک روحانی بودند به اسم «آسید نورالدین» در حالی که امریکایی‌ها که آدم‌های ابلیهی هستند فکر می کردند این‌ها توده‌ای‌ها هستند و کمونیست‌ها حمله کرده‌اند به اصل چهار. در هر حال، آن روز مجبور شدیم که از راه پشت‌بام فرار کنیم و اشیائی هم که توی دفترمان داشتیم غارت شد؛ از جمله یک ماشین تحریر و یک دوربین عکاسی که متعلق به شخص بنده بود و آورده بودم به اداره و آن‌هم در این غارت رفت.

گلستان: بنای فرار از راه پشت‌بام را، پس شما گذاشتید!

شاهرخ گلستان: آقای امامی شما در تهران در یک مؤسسه فیلمسازی کار می کردید. «سازمان فیلم گلستان» که در این سازمان استاندارد بالایی از لحاظ فیلمسازی برقرار بود و چند کارگردان و متخصص خارجی در آن کار می کردند و آدم‌های ایرانی برگزیده‌ای هم آنجا بودند، مثلاً فریدون رهنما آنجا کار می کرد - یا لاقل حضور داشت اگر هم کار نمی کرد! - نجف دربان‌دردی بود، فروغ فرخزاد بود، مهدی اخوان ثالث بود و می شود گفت که محیط بسیار بافرهنگی بود، هیچ کشتی به فیلمسازی در شما پیدا نشد در این سازمان؟

کریم امامی: اتفاقاً شد. من هم دستیار کارگردان بودم و هم دستیار تهیه‌کننده. وقتی که می رفتیم به جلسه فیلمبرداری از همین آقای «الن پندری» که باهاش کار می کردیم خیلی چیزها یاد گرفته بودم و البته حتی قبل از این دوره هم علاقه داشتم به این که فیلم بسازم و در شیراز رفته بودم در تخت جمشید مقداری فیلم گرفته بودم و عکاسی هم که از قبل می کردم، بنابراین علاقه‌مند بودم. و حتی در آخرین ماه‌هایی که در «استودیوی فیلم گلستان» کار می کردم سناریویی برای یک فیلم مستند درباره اکتشاف نفت نوشته بودم که تقریباً تصویب شده بود و حتی یک سفر هم کردیم به آب‌های خلیج فارس برای این فیلمی که می خواستیم بسازیم. البته هیچ وقت تمام نشد - مقداری فیلمبرداری کردیم در ضمن یک دستگاه حفاری نفت را روی یک دوبه بود و این را داشتند می کشیدند که از بندرعباس ببرند به جزیره لاوان و دریا هم طوفانی شده بود و اتفاقاً از آن متریال خوبی ما تهیه کردیم. منتها بعد، قرارداد آقای گلستان و یا این مؤسسه با شرکت‌های نفت به هم خورد و تمام آن ماجرا تمام شد و ما هم از آنجا آمدیم بیرون و رفتیم به مؤسسه کیهان و به این ترتیب یک دوره

دیگر از زندگی‌ام شروع شد.

من تا روزی که در کیهان انگلیسی کار می‌کردم، کار رفتن و دیدن رویدادهای هنری و نوشتن گزارش درباره آن‌ها بود. در جمعی که با زبان انگلیسی آشنا بودند، خوب، خیلی معروف شده بودم و نوشته‌های من مورد توجه قرار می‌گرفت. اصولاً چون من در فرنگ زندگی کرده بودم و شیوه نقد و معرفی [اریویو] آن‌ها را دیده بودم، احساس می‌کردم که اگر آدم چیزی می‌نویسد باید برای این باشد که توجه را به طور مثبتی جلب بکند به طرف این رویدادها و باعث بشود که هنرمند تشویق بشود و باعث بشود که اگر نقاشی هست کارش به فروش برود و خلاصه به رونق این کار آدم باید کمک بکند نه این که خودش را در یک موضع بالاتر از هنرمند قرار بدهد و شروع کند به ایراد گرفتن که این چرا این جوری نیست، چرا این جوری هست.

من فکر می‌کنم این صحبتی که شما کردید که شروع نقد در ایران به صورت خرده‌گیری بوده و حتی توأم با حبّ و بغض، شاید از یک دوره مسائلی حزبی و نشریات حزبی شروع می‌شود که مثلاً حزب توده و روزنامه‌های مربوط به حزب توده اگر یک کتاب را نقد می‌کردند، اگر کار نقاشی را مورد بررسی قرار می‌دادند، اگر حزبی نبود، اگر هم رأی با آن‌ها نبود به همین خاطر فوراً می‌کوبیدندش. حالا این که کارش خوب بود یا بد بود بماند! یعنی صرفاً به خاطر این که با آن‌ها هم‌مسلك نبود مورد حمله قرار می‌گرفت. و این خودش شده بود یک نوع سنت و رسمی که دیگرانی هم که می‌آمدند و شروع می‌کردند به نوشتن فکر می‌کردند که بایستی فقط عیب و ایرادها را بگویند.

گلستان: حالا این دورانی بود که شما به نقدنویسی گذرانید و دورانی را که در «سازمان فیلم گلستان» بودید دورانی است که با هنرمندان مختلف در تماس بودید، بعد که به فرانکلین رفتید دیگر بیشتر تمایل شما به نویسندگان و مترجمان و از این حرف‌ها بود، صرف‌نظر از روابط خصوصی‌تان با بقیه دوستان، ولی در آن دنیای هنر که بودید و در آن برخوردهایی که در مجامع مختلف داشتید، چه آدم‌های حسابی را آن موقع دیدید که هنوز در خاطرتان هستند و برای‌شان ارزش والای هنری قائلید؟

کریم امامی: خب! در «سازمان فیلم گلستان» که خودتان یک فهرستی دادید از آدم‌هایی که آنجا بودند و در واقع

گلستان: ... من اسم خودم را نبردم ها! ... [خننده]

کریم امامی: اولین آشنایی من با خیلی از آدم‌های صاحب نام در زمینه هنر، مخصوصاً شعر در همان «سازمان فیلم گلستان» انجام گرفت. موقعی هم که در کیهان انگلیسی کار می‌کردم

و نقد هنر، نقد نقاشی و غیره و ذالک می‌نوشتیم طبعاً با همه نقاش‌های معاصر آشنا بودم و با خیلی‌هاشان دوست شدم، باید مثلاً اسم ببرم از مرحوم سهراب سپهری که تأثیر زیادی روی من گذاشت مخصوصاً فروتنی و صمیمیت‌اش و اهمیتی که به زندگی هنری می‌داد و این که آدم به خاطر هنرش بایستی از خیلی چیزها دست بکشد و خودش را منزّه و پاک نگه دارد و برای هنرش خلاصه زندگی بکند نه این که کارمند اداره هم باشد و چند تا شغل دیگر هم داشته باشد و در عین حال نقاشی هم بکند.

خب از فروغ هم باید بگویم که چهره درجه اولی بود و خیلی خوب شعر می‌گفت و شعرش یقیناً از شعرهای ماندنی زبان فارسی است. چند سال هم با او همکاری کردم و بعد دوستیم را با او ادامه دادم و چه حیف که زود مرد. او هم شخصیتی است که فراموش نخواهم کرد.

گلستان: سهراب سپهری را شما بیشتر نقاش می‌دانید یا شاعر؟

کریم امامی: والله در آن دوره اولی که ما با او آشنا بودیم اول نقاش بود، هر چند که آن موقع شعر هم می‌گفت. ولی شعرهایش در مرحله دیرتری به کمال رسید در حالی که در نقاشی زودتر پخته شد. بنابراین به نظر من اول نقاش بود و بعد شاعر ولی فکر می‌کنم در درازمدت شعرش اهمیت بیشتری پیدا کرد.

گلستان: فروغ چگونه؟ فروغ فیلم خانه سیاه است که خب واقعاً یک شاهکار هست...

فروغ فیلم‌های دیگری هم ساخت، آن فیلم‌های دیگر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کریم امامی: فیلم‌های دیگری که مستقلاً ساخت چندان سراغ ندارم حقیقتاً خیلی از فیلم‌ها را تدوین کرد و یا این که مثلاً در نوشتن سناریو و این‌ها شرکت داشت، ولی من فکر می‌کنم در فیلم خانه سیاه است که موضوعش زندگی جذامی‌هاست، دید شاعرانه او با موضوعی که می‌تواند بسیار سیاه و وحشتناک باشد، تلفیق غریبی پیدا کرده بود و این فیلم را به نظر من به همین خاطر در یک سطح والای هنری قرار داده. تلفیق دید شاعرانه او با زندگی تلخ و فاجعه‌بار عده‌ای که در یک جا زندانی هستند و منتظر مرگ‌اند ولی در عین حال باید امور یومیه‌شان را هم انجام دهند.

بخش دوم

ترجمه:

شاهرخ گلستان: در کتابی که چند سال پیش کریم امامی با عنوان پست و بلند ترجمه منتشر کرد، در چند سالی که تمام وقت یا هرازگاهی به کار نویسندگی و ترجمه مشغول

بوده، خود به تفصیل سخن گفته است. در این سال‌های دراز او به جز مقالات فراوانی که از انگلیسی به فارسی برگردانده داستان‌های کوتاهی از نویسندگان معاصر و اشعار بسیاری از حکیم عمر خیام گرفته تا شعرای نوپرداز و حتی قطعاتی از و غ و غ صاحب هدایت و فرزاد را به انگلیسی ترجمه کرده است که درباره همه آنها بخصوص ترجمه اشعار خیام و فروغ و سپهری در مقالات جداگانه‌ای نظریات و تجربه‌های خودش را مفصلاً شرح داده است. در گفتگو با کریم امامی به این مسائل پرداخته‌ایم بخصوص که بحث درباره ترجمه‌هایش از فارسی به انگلیسی نیازمند اشاره به نمونه‌هایی به زبان انگلیسی بود که از حوصله این گفت و گو خارج می‌نمود. امامی وقتی کارش در مؤسسه فیلمسازی گلستان پایان یافت به مؤسسه کیهان رفت و به عنوان نویسنده و مترجم در «کیهان اینترنشنال» به کار پرداخت.

در همین سال‌ها بود که با گلرخ ادیب محمدی [گلی امامی] که در آن روزگار دانشجوی کلاس زبان انگلیسی او در دانشکده هنرهای تزئینی بود ازدواج کرد.

از گلی امامی که امروز خود نویسنده و مترجم است می‌پرسم که در آن زمان او ترجیح می‌داد همسرش به کار سینما می‌پرداخت و روزی فیلمساز می‌شد یا حرفه روزنامه‌نویسی و مترجمی او را می‌پسندید؟

گلی امامی: من روزنامه‌نگاری‌اش را خیلی می‌پسندیدم برای این که برای خودم هم زمینه خیلی جالبی بود و لذت می‌بردم، مقالاتی را که می‌نوشت همیشه اول من می‌خواندم که واقعا برایم لطف خاصی داشت. نمی‌دانم که اگر می‌رفت در کار سینما هم می‌توانست همان اندازه موفق باشد. این را نمی‌توانم واقعاً بگویم.

از طرف دیگر من زمانی همسر او شدم که روزنامه‌نگار بود و مترجم و بعد هم ناشر. و خوب من هم از همان ابتدا همکاری‌اش شدم و هنوز هم هستم. نمی‌دانم در کار فیلمسازی چقدر می‌توانستم با او همکاری کنم. اجازه بدهید این جمله معترضه را اضافه کنم که این سال‌هایی که کریم و همکاری‌های دیگرش در کیهان انگلیسی کار می‌کردند را باید بی‌تردید یکی از درخشان‌ترین دوره‌های مطبوعات ایران بدانیم. برای این که الان وقتی نمونه‌های زرد پوسیده این دوره از کیهان انگلیسی را برمی‌داریم و نگاه می‌کنیم می‌بینیم این دوره از یک ارزش نویسنده‌گی و ژورنالیسمی برخوردار است که ما تقریباً دیگر هرگز به مشابه آن بر نمی‌خوریم. مثلاً داستان‌های کوتاه فارسی که در اول دوره به انگلیسی ترجمه شد و در کیهان انگلیسی چاپ شد تا الان که دارند سعی می‌کنند مجموعه‌هایی از داستان‌های کوتاه ایرانی به انگلیسی برگردانند، نمونه مشابهی نداشته.

گلستان: آن‌ها را کی ترجمه می‌کرد، آقای امامی؟

کریم امامی: والله همه را من ترجمه کردم. داستان‌هایی بود از نویسندگان معاصر که با وسواس انتخاب و دست‌چین می‌کردیم و ترجمه می‌کردم. داستان‌هایی از آل احمد بود، از چوبک بود، از ساعدی بود، از بهمن فرسی یک داستان بود، از بهرام صادقی هم بود. گلستان: شما یک مقداری هم شعر ترجمه کردید و حتی این سال‌های آخر رباعیات خیام را ترجمه کردید برای شراب نیشابور و از آن طرف شما خیلی ترجمه‌های درخشانی دارید از انگلیسی به فارسی، خودتان شایستگی بیشتر را در کدامش می‌بینید و بیشتر به کدام تمایل دارید؟

کریم امامی: ترجمه از انگلیسی به فارسی را آدم زودتر شروع می‌کند و حتی با توانایی کمتر هم می‌تواند این کار را انجام دهد، چون فارسی که بالاخره زبان مادری است و همه فکر می‌کنند فارسی‌شان خوب است. انگلیسی را هم آدم وقتی که مقداری یاد می‌گیرد احساس می‌کند که می‌تواند یک شعر یا یک مقاله رو ترجمه کند و من هم از سال‌های نوجوانی در واقع باید بگم که دست‌گرمی‌هایی از انگلیسی به فارسی داشتم.

ولی برای ترجمه از فارسی به انگلیسی آدم بایستی که انگلیسی‌اش خیلی خوب باشد و تا موقعی که آدم در انگلیسی کاملاً متبحر و نخبه نشده باشد صحیح نیست که دست به این کار بزند. یعنی آدم ممکن است یک ترجمه لغت به لغتی بکند ولی ترجمه‌اش خوب در بیاید و خواننده شود، ولی مثل چیزی که به زبان مادری نوشته شده باشد نخواهد بود. بنابراین ترجمه‌هایی که من از فارسی به انگلیسی کردم در دوره‌ای بود که طبعاً انگلیسی بهتری می‌دانستم و پخته‌تر شده بودم در کار ترجمه. در این روزها هم بیشتر از فارسی به انگلیسی ترجمه می‌کنم تا از انگلیسی به فارسی. ولی خب در هر دو جهت راحت ترجمه می‌کنم. گلستان: اگر بعضی از کتاب‌های شما را بخواهند تجدید چاپ کنند، ترجیح می‌دهید یک دستی در آن برید یا این که فکر می‌کنید همان‌طور خوب است؟

کریم امامی: من ترجمه‌ای دارم از یکی از داستان‌های شرلوک هولمز که فکر می‌کنم در سال ۱۳۳۲ انجام دادم، این ترجمه هیچ وقت منتشر نشد. در این سال‌ها که باز شرلوک هولمز را دست‌گرفتم برای ترجمه، طبعاً علاقمند بودم که ببینم می‌توانم از آن ترجمه منتشر نشده استفاده بکنم یا نه. ولی با وجودی که خواندم و دیدم که غلط خیلی کم دارد، یعنی جاهایی که من اشتباه کرده باشم در ترجمه، ولی زبانش را مطلقاً دیگر نمی‌پسندیدم. زبانی را که چهل سال پیش نوشتم. در این مدت هم من و هم زبان فارسی متحول شده‌ایم؛ بنابراین اگر بخواهم اولین ترجمه را دوباره چاپ بکنم باید از اول تا آخر دوباره تحریرش بکنم. ولی ترجمه‌های دیگری که کردم چون همه را تقریباً با وسواس انجام دادم و چندین بار بازنویسی

شده و بعضی‌هایش هم که دو سه چاپ شد، در هر نوبت یک نگاه‌هایی بهش کردم و یک تغییر مختصری درش دادم، فکر نمی‌کنم که تغییر عمده‌ای درش بدهم. اصلاً من معروف هستم به این که خیلی دقیق ترجمه می‌کنم و در نتیجه آن فارسی روان و راحت‌الحلقومی که باید در بیاید، در نمی‌آید. ولی خب این دیگر نتیجه اصولی‌ست که به آن عقیده دارم که متنی را که آدم می‌خواهد به فارسی برگرداند بایستی در حد امکان همه چیزش برگردد نه این که به خاطر این که راحت‌تر و روان‌تر بشود مثلاً یک جنبه‌هایش حذف شود.

گلستان: نه! حذف که خب البته نه. ولی بعضی وقت‌ها فکر نمی‌کنید که در کارهای شما به طور کلی روانی ترجمه و انتقال حس و حال و هوای داستان به خواننده فدای ترجمه دقیق کلمه میشه؟

کریم امامی: ظاهراً همین‌طور است! و اگر که من یک متن راحت‌تر و روان‌تری می‌توانستم بنویسم و ایجاد بکنم حتماً خوانندگان بیشتری هم می‌داشت، ولی خب دیگر، در این راه باریکی که آدم بین ترجمه دقیق و وفادار، از یک طرف و ترجمه راحت و روان، نثر راحت و روان، از طرف دیگر پیش رو دارد اگر یک کمی جلو خودش را ول کند به طرف راحتی و روانی، آن وقت دقت ترجمه کم می‌شود، و اگر آدم بخواهد که برعکس دقت ترجمه را زیاد بکند از راحتی و روانی‌اش کم می‌شود. این راه خیلی باریکی هست که آدم باید برود. من سعی کردم که این راه را به سلامت بروم ولی خب احتمالاً بعضی وقت‌ها هم موفق نبودم.

گلستان: این چه نهیبی است که شما فکر می‌کنید مجبور به رعایت‌اش هستید؟

کریم امامی: ببینید، من بعضی وقت‌ها در کیهان انگلیسی یک مقاله به انگلیسی می‌نوشتم و بعد از من می‌خواستند که همان مقاله را دوباره به فارسی بنویسم، یعنی آن را دوباره به فارسی برگردانم. دستم باز بود و در کار آزاد بودم که هر تغییری که فکر می‌کنم لازم است بدهم، و تغییر هم می‌دادم.

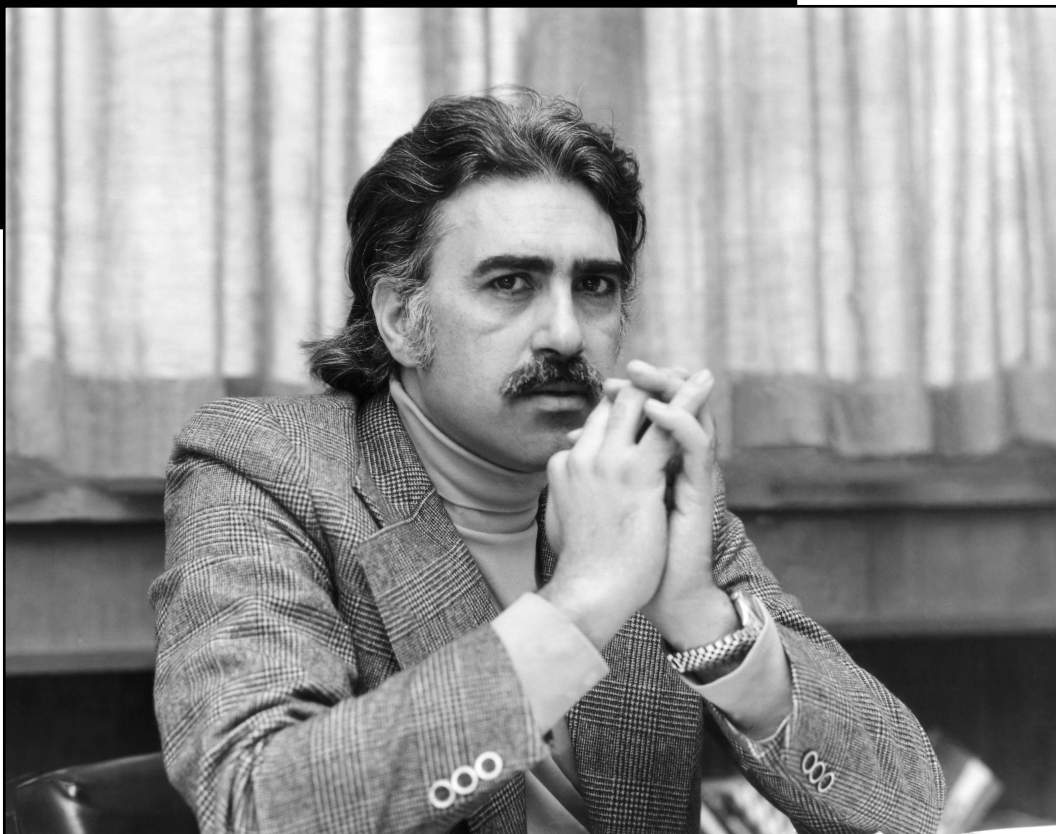
حالا، من این‌ها را وقتی که ترجمه می‌کنم، مترجم‌ام، صاحب اثر نیستم. در نتیجه یک چیزی روی من سنگینی می‌کند که بایستی وفادار باشم و دقیق و درست ترجمه بکنم، هر چند ممکن است که این ترجمه به آن روانی که می‌خواستم به فارسی بنویسم در نیاید. ولی این را هم اضافه کنم که حالا در این سال‌های اخیر یک مقصد راحت‌تر و روان‌تر و آزادتر ترجمه می‌کنم.

گلستان: حالا خانم امامی شما هم که خودتان دست‌اندرکار ترجمه هستید، شما واقعاً چه

فکر می‌کنید؟

گلی امامی: من اتفاقاً می‌خواستم اضافه بکنم که چون در مکتب ایشان به ترجمه کردن

حالا، من این جا وقتی ترجمه می‌کنم، مترجمم، صاحب اثر نیستم. در نتیجه یک قیدی روی من سنگینی می‌کند که بایستی وفادار باشم و دقیق و درست ترجمه بکنم، هر چند ممکن است این ترجمه راحت و روان در نیاید



کریم امامی / عکس از هادی شفقانیه

پرداختم طبعاً همیشه تأکید بسیار زیاد روی امانت بود. ولی من در سال‌های اخیر - دیگه الان حدود بیست و هفت، هشت سال است که دارم ترجمه می‌کنم - این اعتماد به نفس را پیدا کرده‌ام که روانی مطلب و فارسی‌تر بودن را ترجیح بدهیم. حالا اگر احیاناً یک واژه‌ای کمی پس و پیش بشود اشکالی در آن نمی‌بینم، اتفاقاً زمان لازم است تا آدم به این اعتماد به نفس برسد و به این روان‌نویسی دست پیدا کند، یعنی آن دقت و امانت و آن وسواس‌های اولیه را باید آدم دوره‌اش را بگذراند تا بتواند به این روانی برسد ولی می‌خواهم بگویم که خود کریم هم اخیراً یک مقدار به این معتقد شده که آن همه وسواس، آن همه به اصطلاح امانت‌داری و به اصطلاح سرسپردگی به نویسنده و نثر نویسنده خیلی هم ضروری نیست، هر چند که به هر حال خیلی مهم است ولی می‌شود کمی از آن منحرف شد.

کریم امامی: اجازه بدهید باز یک ملاحظه دیگری را اضافه کنم و آن این که مقدار وفاداری و امانتی که برای ترجمه لازم است نسبت به متن‌های مختلف فرق می‌کند.

ما اگر که یک قرارداد رسمی را می‌خواستیم ترجمه کنیم به انگلیسی، خوب طبعاً بایستی که به دقیق‌ترین شکل انجام بگیرد و یک کلمه‌اش هم پس و پیش نشود، چون روانی آن قدر مطرح نیست که صحت ترجمه. ولی اگر مثلاً یک خبر را دارید ترجمه می‌کنید، می‌توانید خیلی آزاد ترجمه بکنید و اگر مفهوم کلاً برگردد به فارسی کار شما درست انجام گرفته و بحث سبکی دیگر در آن جا مطرح نیست. ولی وقتی که شما دارید یک اثر ادبی را ترجمه می‌کنید. یعنی هم بایستی جاذبه داستانی حفظ شود، هم راحت خوانده شود و هم در عین حال سبک نویسنده حفظ بشود. این جاست که کار مشکل می‌شود.

گلستان: خوب البته، صحبت‌مان هم سر همان داستان و ادبیات بود، ولی می‌خواهم بگویم که در این بحث، روان بودن و بیان بهتر مطرح است تا این که امانت‌داری نسبت به کلمات. مترجمانی که سال‌های پیش از انقلاب در ایران کار می‌کردند، به هر حال آدم‌هایی بودند که آثار خیلی خوبی از خودشان باقی گذاشتند، بعضی از این‌ها متأسفانه بعد از انقلاب دیگر کمتر کار کردند. نوع کار کدام یک از این‌ها را بیشتر می‌پسندید و کدام یک از این‌ها را بیشتر قبول دارید؟

کریم امامی: عرض کنم خدمت شما، بعضی از مترجمین که وصف‌شان را می‌خواهم بکنم در واقع ویراستار هم بودند و در مؤسسه انتشارات فرانکلین حضور داشتند، در نتیجه من باید از آن‌ها شروع بکنم:

آقای نجف دریابندری که قبل از من سرویراستار بودند و بعد از این که من سرویراستار شدم ایشان همچنان در مؤسسه بودند و معاون فرهنگی بودند و خوب ایشان ترجمه‌های بسیار

بازرشی از خودشان به یادگار گذاشتند، آقای ابوالحسن نجفی که باز هم در مؤسسه فرانکلین ویراستار بودند یکی از معروف‌ترین و بهترین مترجمین زبان فرانسه هستند، آقای عبدالمجید آیتی یک مترجم بسیار خوب عربی به فارسی هستند قرآن ترجمه کرده‌اند و بسیار آثار ادبی دیگر، آقای عزت‌الله فولادوند مترجم بسیار خوبی هستند که در دوره‌ای که ما در انتشارات فرانکلین بودیم، با ما شروع کردند و الان از بهترین و مهمترین مترجمین، هستند مخصوصاً در زمینه کتاب‌های فلسفی، شادروان احمد میرعلایی بود که همکار ما بود در ویرایش و در ترجمه ادبی استعداد بسیار زیادی داشت و کارهای بسیار خوبی ترجمه کرده و به همین ترتیب ...

گلستان: یعنی شما اگر اسم این‌ها را روی یک کتاب ببینید فکر می‌کنید که باید آن کتاب را خواند.

کریم امامی: بله دیگر. مترجمین خوب وقتی اسم‌شان روی کتاب می‌آید در ایران باعث فروش می‌شود.

گلستان: این اسم مترجم روی کتاب آمدن هم مثل این که یک پدیده ایرانی است! من در این مدتی که در اروپا هستم کم دیدم، یعنی تقریباً اصلاً ندیدم، که اسم مترجم را روی کتاب بنویسند. فکر می‌کنید این موضوع در ایران اصلاً از کجا ناشی میشود.

گلی امامی: علتش این است که در اغلب موارد نام مترجمین برای خواننده‌ها آشناتر و شناخته شده‌تر از نام صاحب اثر اصلی است. بنابراین در واقع در ایران، همانطور که شما گفتید، یک پدیده کاملاً ایرانی است. مردم بسیاری از نویسنده‌ها را از طریق مترجمین آن‌ها شناختند و نام آن کتاب هم با نام مترجم به ذهن متبادر می‌شود و نه نام نویسنده. این یک پدیده است به هر حال در ایران.

نکته دیگری که من - بد نیست حالا که داریم راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم اشاره بکنم این است که بعد از انقلاب تعداد کسانی که به ترجمه رو آوردند واقعاً از نظر رقم بسیار حیرت‌انگیز است ولی برای شما جالب خواهد بود که بدانید که به نسبت، تعداد مترجمین خوب در این خیل مترجمین که بشود نام برد، خیلی اندک‌اند. یعنی حتی هنوز مترجمانی مثل حمید عنایت یا صناعی یا مثلاً مینویی در سال‌های پس از انقلاب به عرصه نیامده‌اند.

کریم امامی: راجع به اهمیتی که به مترجمین در ایران داده می‌شود و برعکس در اروپا و امریکا به آن حد داده نمیشود، این را باید اضافه کنم که یاد می‌آید که کتاب‌هایی که به انگلیسی ترجمه می‌شد اغلب اسم مترجم را در صفحه حقوقی می‌نوشتند، حتی در صفحه عنوان هم نمی‌نوشتند، در سال‌های اخیر است که کم‌کم شروع کردند به این که اسم

معروف‌ترین مترجمین را در صفحه عنوان اضافه می‌کنند. بعد علاوه بر این در اروپا یک حق‌الزحمهٔ مقطوع می‌دهند به مترجمین و مترجم در واقع از عواید کتاب به صورت حق‌التألیف یا حق‌الترجمهٔ درصدی مشارکتی ندارد. در حالی که در ایران هم اسم مترجم را روی جلد کتاب هم می‌نویسند. حتی مترجمین خیلی معروف گاهی ممکن است اسم‌شان درشت‌تر از اسم نویسنده نوشته شود و یا حتی با یک اندازه حروف و بعد هم یک درصدی می‌گیرند که هیچ دست کمی از حق‌التألیف ندارد.

بخش سوم

ویرایش:

کریم امامی: ویرایش جدید را در واقع مؤسسه انتشارات فرانکلین در ایران باب کرد. خُب پس از آن نشریاتی بودند که مطالبی به دستشان می‌رسید و این مطالب را در یک حدی، حک و اصلاح می‌کردند و به چاپ می‌سپردند. کتاب‌ها هم که چاپ می‌شد اصولاً فکر نمی‌کنم کس دیگری قبلاً می‌خواند یا کار زیادی رویش انجام می‌داد...

شاهرخ گلستان: ولی خیلی کتاب‌ها هستند که سال‌های خیلی پیش‌تر، محققین تصحیح‌شان کرده‌اند و یا مثلاً بر آن‌ها حاشیه نوشته‌اند.

کریم امامی: آن متون قدیمی بود، مثلاً فرض کنید دیوان حافظ یا دیوان سعدی بود که از روی نسخه‌های خطی یا از روی نسخه‌های چاپی دیگر اسکن‌شان می‌کردند و طبق پسند خودشان، آن جور که فکر می‌کردند درست است، آن‌ها را بازنویسی می‌کردند و آن می‌شد مثلاً تصحیح قزوینی.

می‌خواهم بگویم که اینجور کار حتی در دورهٔ صفویه هم انجام می‌گرفته، در دورهٔ قاجاریه هم انجام می‌گرفته، حتی در زمانی که نسخه‌های خطی هم بوده، یعنی کتاب به صورت خطی استخراج می‌شده و کپی می‌شده، باز آن دوره هم اشخاصی بودند که بالاخره یک دخالت‌هایی در متن می‌کردند. ولی از وقتی که چاپ سنگی باب شد و مسئلهٔ نشر جدی‌تر شد، باز این تصحیح متون کهن به همین ترتیب که کسی، یک آدم باسواد و متخصص در آن زمینه بیاید و این کار را سرپرستی کند وجود داشته است. ولی کتاب‌های فرض کنید رمان یا ترجمه‌ها و کتاب‌های معاصرین بوده که ویرایش شده است. یعنی عیناً به همان شکلی که نویسنده یا مترجم تحویل ناشر می‌داده به چاپ می‌رسیده.

مؤسسهٔ فرانکلین که کارش را در ایران با ترجمه کتاب‌های امریکایی شروع کرد، در واقع

یک مقداری هم بر آن بود که سنت‌های ویراستاری را که در امریکا رواج داشت، در ایران پیاده کند، در نتیجه لازم شد که فردی را به اسم ویراستار بیاورد و تربیت کند، که البته اول هم این واژه را می‌گفتند «ادیتور» همانطور که از امریکا آمده بود و واژه ویراستار بعداً کم‌کم باب شد و این بحث هم پیش آمد که این واژه را: «ویراستار»، «ویرایش»، «ویراسته» را چه کسی در واقع برای اولین بار در فارسی به کار برده است، و در تحقیقی که من کردم معلوم شد که دو تن از زبان‌شناسان قدیمی: «آقای دکتر محمد مقدم»، و «آقای دکتر صادق کیا» به این واژه رسیدند که از ریشه یک فعل پهلوی که شبیه است به فعل «پیراستن» رسیدند به ویرایش و ویراستن و ویراستار. در هر حال در این دهه اخیر است که این واژه کاملاً در زبان فارسی جا افتاده است.

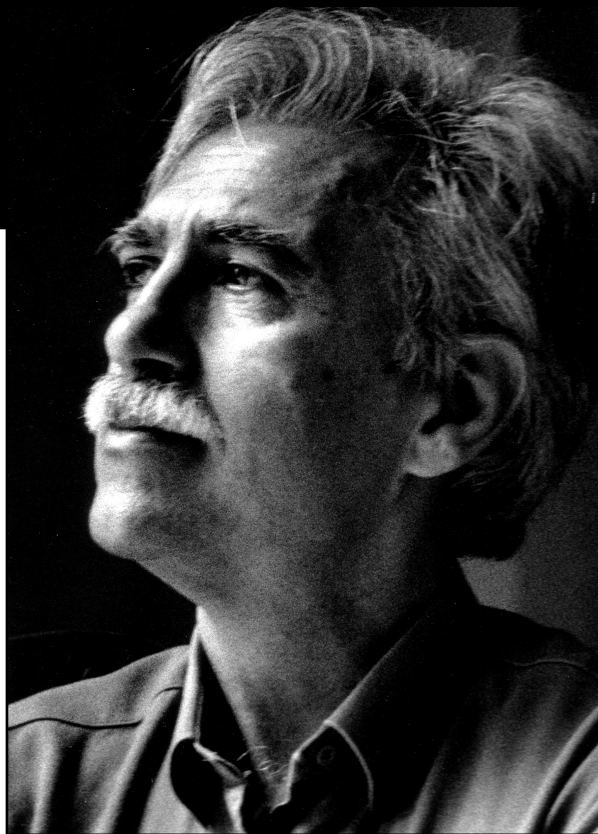
مؤسسه فرانکلین، خوب، ویراستار تربیت شده که نداشت. رفت سراغ مترجمین با سابقه و این مترجمین با سابقه را به مقابله ترجمه با متن وادار کرد و به این ترتیب بود که عده‌ای در کار ویرایش مشغول شدند که اغلب‌شان همان‌طور که گفتم سابقه در ترجمه داشتند. ویرایش در واقع یعنی خواندن دست‌نوشته‌ای که برای چاپ باید حاضر بشود، رفع اشکالاتش، سنجش حروف‌افش و همه این کارهایی که کار چاپ کتاب را به یک شکل منظم و مرتبی تسهیل می‌کند.

در هر حال ناشر قبل از چاپ باید بداند که این کتاب دقیقاً چه هست، مشکلات‌اش کدام‌اند، محاسن‌اش چیست و تا آن‌جا که می‌تواند در رفع معایب‌اش بکوشد. این کار را معمولاً به دست ویراستار می‌سپارند و کتابی که به این ترتیب آماده می‌شود به آن می‌گوئیم یک متن ویراسته.

گلستان: اولین کتاب‌هایی که ویرایش آن‌ها شروع شد آیا با عکس‌العمل‌های نویسندگان و مترجم‌هایش برخورد نکردند که مخالفتی بکنند یا ناراحت باشند؟ یعنی مترجمین این را دخالتی در کار خودشان نمی‌دانستند؟

کریم امامی: چرا! چرا! این یک قضیه‌ای است که در هر کشوری که سابقه ویراستاری درش وجود نداشته، در واقع یک کُشتی و کلنجر مترجم و مؤلف با ویراستاران پیش می‌آید و در مؤسسه فرانکلین هم این امر به کرات اتفاق افتاد و بعضی وقت‌ها کتابی در می‌آمد که متن آن با متنی که مترجم تحویل ناشر داده بود به کلی متفاوت بود و مترجم که قبل از چاپ موارد ویرایشی را ندیده بود به کلی ناراحت و عصبانی می‌شد. یکی از کارهایی که من کردم این بود که به همه ویراستاران گفتم شما نباید در اطاق در بسته ویرایش بکنید و هر تغییری که می‌دهید هم برای خود شما، هم برای نویسنده و هم برای مؤسسه باید قابل دفاع باشد. در

یکی از مسائلی که در فرانکلین خیلی مطرح بود این بود که تا آن جا که امکان دارد از ویرایش سلیقه‌ای پرهیز کنید. سلیقه هر کسی در نثرنویسی مال خودش است. فقط اشکالات عمده را اصلاح بکنید. این نکته خیلی مهمی است که هنوز به هر حال در بعضی کتاب‌ها آثارش دیده می‌شود.



کریم امامی / عکس از مریم زندگی

نتیجه کم کم این دوره سپری شد و اعتماد مؤلفین و مترجمین جلب شد.

گلستان: کتاب‌هایی که خود شما ترجمه کردید هیچ وقت توسط کسی ویرایش نشد؟
 کریم امامی: اولین کتاب‌هایی که ترجمه کردم، نه! اتفاقاً ناشرش هم مؤسسه انتشارات فرانکلین بود. اول رمان گتسی بزرگ بود که گفت و گوهایش پراز اصطلاحاتی بود که با یک حال و هوای شیرازی ترجمه شده بود و چون ویرایش نشده بود به همان شکل چاپ شد و بعد دوستان بهمن فرسی در مقاله‌ای به همین جنبه کار ایراد گرفته بود.

گلستان: شما خانم امامی کتاب‌هایتان را کسی ویرایش می‌کند.

گلی امامی: من تنها کتابم که فکر می‌کنم ویرایش حرفه‌ای شد کتابی است با عنوان کارگردانی فیلم که برای انتشارات سروش ترجمه کردم. ولی بقیه کتاب‌های دیگرم، نه!

گلستان: ولی به کریم نشان می‌دادید کارهایتان را هیچ وقت؟

گلی امامی: بله، من بعد از این که ترجمه می‌کردم خواهش می‌کردم که کریم یک دور کتاب را بخواند. و اگر مسئله‌ای به نظرش می‌رسد بگوید. هنوز هم هر چه ترجمه می‌کنم یک نظر نهایی از ایشان می‌گیرم.

گلستان: شما بعد از فرانکلین رفتید سروش، یکی به اصطلاح شرکت خصوصی نیمه ایرانی - نیمه امریکایی بود و یکی دستگاهی صد درصد دولتی، در کدام یک از این دو فضا برای شما کار کردن با آرامش انجام می‌شد و به اصطلاح خودتان را بهتر می‌توانستید نشان دهید؟

کریم امامی: این‌ها دو موسسه کاملاً متفاوت بودند. مؤسسه انتشارات فرانکلین مؤسسه‌ای بود که به علت این که مقداری از کتاب‌های درسی را به عهده گرفته بود یا بر چاپ کتاب‌های درسی دوره ابتدایی نظارت می‌کرد، درآمد نسبتاً خوبی داشت و فضای فشار و انضباط شدید برای این که کار انجام بشود در آن وجود نداشت. در نتیجه ویراستارها با آزادی عمل و بدون دغدغه که حالا باید یک کاری را همین امروز تحویل بدهند، کار می‌کردند که این خب البته از نظر تجاری بسیار بد بود ولی از نظر این که در یک محیط فرهنگی کار می‌کردیم و با فراغت کافی کار ویرایش انجام می‌گرفت خوب بود و فکر می‌کنم که تعداد زیادی از کتاب‌های ماندنی زبان فارسی در آن دوره در مؤسسه انتشارات فرانکلین برای چاپ آماده و بعد منتشر شد.

در حالی که من به مؤسسه انتشارات سروش، در سازمان رادیو و تلویزیون رفتم تا به تشکیلات آن جا یک سروسامانی بدهم و در واقع آن جا را بسازم. در نتیجه من در آن جا کارم ویرایش نبود. بلکه ایجاد تشکیلات، تربیت افراد، خرید تجهیزات و این جور چیزها بود که خب این کار هم برای خودش کاملاً می‌تواند رضایت‌بخش باشد مخصوصاً وقتی که یک مؤسسه‌ای

را آدم از صفر - در واقع - شروع می‌کند.

ما مثلاً آن‌جا یک دوره ویراستاری گذاشتیم برای این که یک عده جوان را برای این کار تربیت بکنیم و یکی از طولانی‌ترین دوره‌های ویراستاری بود که تا آن زمان گذاشته شده بود. ویراستاران را ما شش ماه تربیت می‌کردیم، تعلیم می‌دادیم. بنابراین آن یک نوع کار بود و کار مؤسسه فرانکلین یک نوع دیگر.

گلستان: آیا هیچ وقت شد که ویراستارها مطالب را دگرگون کنند، تغییر بدهند، دخالت سیاسی بکنند و خلاصه کلام به صورت عامل دستگاه سانسور در امر کتاب عمل کنند؟
کریم امامی: البته برای دوره قبل از انقلاب باید جواب منفی بدهیم. و با این دید کار ویرایش انجام می‌گرفت. در سال‌های کنونی که مسئله سانسور حادث شده و اگر که کتابی چاپ بشود و اجازه نگیرد، ضرر هنگفتی به ناشرش می‌خورد، من فکر می‌کنم که بعضی از ویراستارها - یا لاقلاً ناشر متوقع است از ویراستار - که با همچنین دیدی متن را بخواند و اگر مثلاً یک صفحه عاشقانه پر حرارت دارد آن را طوری تعدیل بکند که احیاناً در مرحله بازبینی و سانسور مشکلی پیش نیاید. بنابراین تا حدی جواب شما در این مورد مثبت است.
گلستان: می‌توانید نمونه‌ای ذکر کنید، یک نمونه ویرایش خوب، کتابی که واقعاً خوب ویرایش شده و یک کتاب که با ویرایش بد صدمه دیده یعنی حتی اگر ویرایش نمی‌شد، به اصطلاح اصالتش حفظ شده بود.

کریم امامی: حتماً همچنین کتاب‌هایی وجود دارد ولی من عذر می‌خواهم که در این لحظه حافظه‌ام یاری نمی‌کند.

گلستان: شما خانم امامی چیزی به خاطر می‌آورید؟

گلی امامی: کتابی است که آقای پیروز سیار از دست‌نوشته‌های سهراب سپهری تهیه کرده به اسم اطاق آبی. می‌خواستم ببینم که آقای امامی آن را به عنوان یک ویرایش خوب می‌پذیرد؟

کریم امامی: بله! آن کتاب خوب ویراسته شده و علتش هم این است که ویراستار مقید بوده که هیچ نوع دخالتی در نوشته شخصیتی که از دست رفته، نکند. بنابراین آن متن را باید عیناً حفظ می‌کرده و هر جا که لازم می‌دیده توضیح اضافه می‌کرده، هر جا که لازم می‌دیده مثلاً یک نقطه اضافه می‌کرده و همه این کارها را با وسواس انجام داده و آن کاری را که خودش انجام داده مشخص کرده بنابراین ما کتاب را که می‌خوانیم می‌فهمیم دقیقاً کجا مال سهراب سپهری است و کجا مال پیروز سیار.

گلستان: بعضی وقت‌ها کار ویراستاری تا مرحله تغییر سبک نویسنده هم پیش می‌رود.

گلی امامی: هنوز وقتی اثری را می‌گذارند جلو یک ویراستار خیلی برایش سخت است که دخالت سلیقه‌ای در آن نکند و این دخالت سلیقه‌ای یکی از مهم‌ترین موارد اختلاف صاحب‌اثر و ویراستار است، چه در مورد ترجمه، چه در مورد نثر تالیفی، فرق نمی‌کند. ویراستار به خودش اجازه دخالت می‌دهد. یکی از مسائلی که در واقع خیلی مطرح بود در فرانکلین این بود که تا آنجا که امکان دارد از ویرایش سلیقه‌ای پرهیز کنید. سلیقه هر کسی در نثرنویسی مال خودش است فقط اشکالات عمده را اصلاح بکنید. این نکته خیلی مهمی است که هنوز به هر حال آثارش در بعضی کتاب‌ها دیده میشود.

کریم امامی: نمونه دیگری از ویرایش خوب که الان به یاد من آمد کتاب از صبا تا نیما است، اثر یحیی آراین‌پور. در مؤسسه انتشارات فرانکلین ویرایش خیلی خوب و دقیقی رویش انجام گرفت که کتاب خیلی شسته رفته شد، قسمت‌های تکراری و زائدش با موافقت خود نویسنده از متن خارج شد و آنچه که به عنوان نقل قول و اشعار شاهد و این‌ها ذکر شده بود همه آنها با اصلش کنترل شد، عکس‌اش اضافه شد، فهرست اعلام بهش اضافه شد، کتاب‌شناسی‌اش دقیق و کنترل شد.

گلستان: در کتاب‌های نفیس مصور نقش ویراستار را چطور می‌بینید؟

کریم امامی: اگر قرار بر این باشد که یک کتاب نفیس مصور را بعد از این که «لی‌آوت» شده و میزان‌پاژ شده به ویراستار بدهند و بگویند حالا بیا این را ویرایش کن، ویراستار کار زیادی نمی‌تواند بکند. فقط می‌تواند مثلاً شرح تصاویر را ویراستاری بکند. ولی اگر ویراستاری باشد که اصولاً تخصص‌اش کار کتاب‌های مصور باشد من فکر می‌کنم نقشش بسیار می‌تواند مهم باشد.

گلستان: شما به عنوان ویراستار کتاب چهره‌ها [مریم زندی] در انتخاب عکس‌ها دخالت داشتید؟

کریم امامی: من در واقع ویراستارش به آن معنی که شما می‌فرمائید نبودم ولی دخالت داشتم یعنی باید بگویم مشارکت داشته‌ام ولی نظرات مرا همیشه اعمال نکردند. ما وقتی که این کتاب داشت شکل می‌گرفت، صحبت‌هایی داشتیم با خانم زندی و ناشر کتاب و گرافیکست کتاب آقای ابراهیم حقیقی و راجع به این که مثلاً چند نویسنده در کتاب حضور داشته باشند و چند عکس از هر کدام‌شان چاپ بشود، بحث می‌کردیم ولی در واقع خیلی از عکس‌ها را خانم زندی سال‌های قبل گرفته بود و در واقع براساس مجموعه‌اش بود که ما شروع به کار کردیم و سعی کردیم لیستی در بیاوریم از کسانی که باید در این کتاب باشند و نیستند و از خانم زندی بخواهیم که برود عکس‌شان را بگیرد ولی این کار کاملاً انجام نشد.

گلستان: برای این که ناشر کتاب خود خانم زندی بود!

کریم امامی: دقیقاً! همین را می‌خواستیم بگویم. شما یادتان نرود که کتاب را اگر یک ناشر در بیاورد دخالت‌هایش فرق می‌کند تا این که خود صاحب اثر ناشر باشد.

اغلب کتاب‌های نفیس مصور که شما اشاره کردید، را خود صاحبان اثر منتشر کرده‌اند. بنابراین کاملاً روی سلیقه‌های شخصی تهیه شده، ولی وقتی که یک کتاب نفیس مصوری را یک انتشارات معتبری در بیاورد شما حضور این‌گونه ویرایش‌ها را طبعاً حس می‌کنید. مثلاً تهران در یک نگاه هر چند که آن هم با همکاری شهرداری تهیه شده و به هر حال ناشر خیلی حرفه‌ای پشتش نبوده ولی شما به طور خیلی مشخصی حضور آدم‌های حرفه‌ای را در کتاب می‌بینید. یا کتاب‌هایی هست که الان موزه هنرهای معاصر اغلب در می‌آورد و مثلاً نمایشگاه‌های دو سالانه‌ای که برگزار می‌شود چه در مورد عکس چه در مورد نقاشی یا کتاب‌های دیگری از این قبیل، یا کتاب‌هایی که الان برای شهرهای ایران در می‌آید به طور نسبتاً مرتب‌تر، اینها را چون کسی که منتشر می‌کند ناشر هست و مقدار زیادی تجربه نشر دارد طبعاً فرق می‌کند تا کسی که کتاب‌هایی مثل کتاب خانم زندی را در منتشر می‌کند.

کریم امامی: کتاب خانم زندی اول ناشر داشت، «نشر ناشران» بود که یک مؤسسه ماندنی بود که از ترکیب دوازده ناشر دیگر تشکیل شده بود که این‌ها قرار گذاشته بودند کتاب‌های نسبتاً گرانی را با سرمایه‌گذاری مشترک در بیاورند، ولی بعد که در مورد بعضی از کسانی که می‌خواستند عکس‌شان توی کتاب نباشد اختلافاتی پیش آمد و آن‌ها که آدم‌های سرشناسی هم بودند، خواستند که این عکس‌ها از این مجموعه در بیاید و خانم زندی در واقع کاملاً حق داشت که این عکس‌ها را از کتاب در نیاورد، چون این عکس‌ها را قبلاً با رضایت صاحبان آن‌ها گرفته بود. آن ناشرها که نمی‌خواستند با این نویسندگان و مترجمین معروف در بیافتند، در واقع از نشر کتاب عذر خواستند و در این حال بود که خانم زندی مجبور شد خودش پا پیش بگذارد و ناشر کتاب بشود، در نتیجه توانست که در کار کتاب بیشتر دخالت بکند. ولی اولش ناشر داشت و ناشر هم سعی داشت که انصاف و عدالت را رعایت کند.

بخش چهارم

وضعیت نشر و کتاب

گلستان: شما با این همه سابقه در زبان انگلیسی و با این همه سابقه در ترجمه چطور به فکر تأسیس یک مؤسسه تدریس زبان انگلیسی نیفتادید و یا چرا به فکر یک مؤسسه برای نشر

آثار ترجمه شده نیفتادید و رفتید به طرف فروش کتاب؟

کریم امامی: خب ما وقتی که بیکار شدیم، زندگی مان و معاش یومیهمان مختل شد. باید یک کاری می کردیم. در سال های اول بعد از انقلاب اگر آدم می خواست یک مؤسسه تدریس زبان انگلیسی درست بکند، نیاز به گرفتن اجازه هایی داشت که در آن دوره با وضعی که ما داشتیم مشکل بود. کارهایی که می توانستیم بکنیم تدریس خصوصی بود در منزل، یا این که سعی کنیم از توانائی هایمان در کار نشر و کتاب استفاده کنیم و به یک ترتیب کاری بکنیم که درآمدی برای خودمان ایجاد کنیم، و در آن موقع چون بالاخره خرید و فروش کتاب هم یک رونقی پیدا کرد و در همان اول انقلاب و تا چند سال بعد هم ادامه داشت، فکر کردیم یک انتشاراتی درست کنیم، با یک سرمایه مختصری هفت - هشت تا کتاب هم در عرض دو سال منتشر کردیم و درآمد مختصری برای ما داشت ولی به تدریج با کم شدن فروش کتاب، رونق تولید تقریباً از بین رفت و ناچار شدیم کار جدی تری بکنیم.

آن کار جدی تر باز کردن یک کتابفروشی بود. در همان نزدیکی منزل مان بانکی بود که تعطیل شده بود و ما همان بانک را گرفتیم و تبدیل کردیم به کتابفروشی. و در واقع تجربیات مختلف مان را در زمینه کتاب با کار کتابفروشی هم تکمیل کردیم.

گلستان: شما اشاره کردید که در اوایل انقلاب، کار چاپ و نشر کتاب رونق خیلی خوبی پیدا کرد، بله این درست است. ولی خیلی هم زود از رونق افتاد. به نظر شما چرا اینطور شد و علت این افت اصلاً چه بود؟

گلی امامی: این افت مربوط است به اوضاع و احوال سیاسی داخلی مملکت. چون کتاب حتماً باید از کانال های گوناگونی بگذرد تا اجازه چاپ پیدا بکند، بستگی دارد به این که این کانال ها را در آن زمان های بخصوص چه کسانی اداره می کنند. این تأثیر می گذارد روی نوع و تنوع کتاب ها و محتوای کتاب ها و طبعاً اجازه نشر یافتن برخی و نیافتن برخی دیگر، این خیلی روشن است. در چند ماه اخیر - که حالا دارد حتی به سال می رسد و باید بگویم یک سال و خرده اخیر - عواملی دیگر هم دخیل بوده اند. یکی از این عوامل قیمت کتاب است. قیمت کتاب را تا یک سال اخیر وزارت ارشاد تعیین می کرد که بسیار باعث گله و شکایت ناشران هم بود برای این که قیمت کتاب را خیلی کم تعیین می کرد تا کتاب گران نشود.

اما از وقتی که وزارت ارشاد دست از قیمت گذاری برداشت و خود ناشران قیمت را تعیین می کنند، به دلیل گران شدن همه چیز، یعنی به دلیل این تورم عجیب و غریبی که وجود دارد، طبعاً نشر کتاب هم خیلی گران تر، خیلی خیلی گران تر از قبل در می آید و به طبع بهای کتاب هم خیلی گران تر می شود، نتیجه اش این است که مردم آن استطاعت را دیگر ندارند،

یعنی آن بودجه‌ای را که عده‌ای آموخته بودند برای کتاب کنار بگذارند الان دیگر نمی‌توانند به خرید کتاب اختصاص دهند.

گلستان: این گرانی کتاب و تیراژ کم و نقصان عناوین در آن نوع کتاب‌هایی که ما داریم می‌گوییم آیا این صدمه مالی به کتاب‌فروشی‌ها زده است، آیا این باعث ورشکستگی یا توقف کار کسانی نشده است؟

گلی امامی: ما سراغ داریم بسیار کتاب‌فروشی‌هایی که عملاً تعطیل کردند. و یا رو آورده‌اند به این که کارهای جنبی دیگری بکنند که جبران شود. بله، به هر حال این یک چیز خیلی طبیعی است.

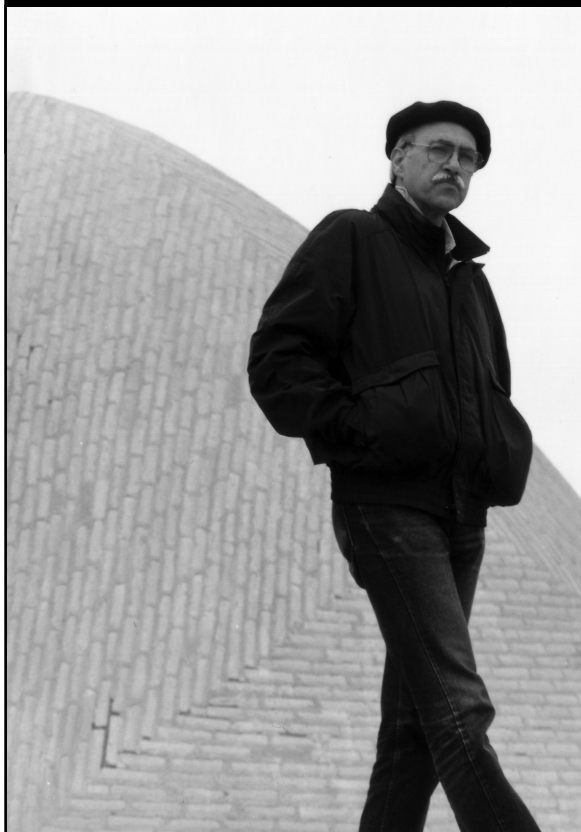
کریم امامی: بعضی‌ها تغییر شغل داده‌اند، بعضی‌ها واگذار کردند مغازه‌شان را، بله! گلی امامی: ولی حقیقت قضیه این است که بخصوص الان میزان سودی که ناشر به کتاب‌فروشی می‌دهد بسیار پایین است....

گلستان: این سود چقدر است؟

کریم امامی: قبل از انقلاب خب تخفیف ۲۰ و ۲۵ درصد بود و کتاب‌هایی که در واقع در خیابان شاه‌آباد چاپ می‌کردند و برایش حق‌التألیفی نمی‌پرداختند، آن‌ها را گاهی با ۳۰ تا ۴۰ درصد به کتاب‌فروشی‌ها عرضه می‌کردند که کتاب‌فروشی‌های شهرستانی هم از این نوع کتاب‌های شاه‌آبادی استقبال می‌کردند و کتاب‌فروشی‌هایشان پر بود از این نوع کتاب‌ها. بعد از انقلاب اول همان حدود بیست درصد بود، بعد در یک دوره‌ای که توزیع‌کنندگان پدیدار شدند در صحنه و کتاب‌ها را بردند تا خود کتاب‌فروشی. چون قبل از انقلاب تقریباً دستگاه توزیعی وجود نداشت و کتاب‌فروشی‌ها مجبور بودند مسقیماً مراجعه کنند به ناشرین و کتاب‌هایشان را از آن‌ها بخرند. دستگاه توزیع به وجود آمد و این دستگاه توزیع هم خب هزینه دارد. آنها هم تقریباً ده درصد تا پانزده درصد برای خودشان می‌خواهند، در نتیجه این‌ها شروع کردند به کم کردن تخفیف کتاب‌فروشی‌ها. مدتی این تخفیف ده درصد بود. این اواخر دیگر بیست درصد استاندارد شده بود و البته برای این که اطلاع داشته باشید این را هم بگوییم که بیست درصد تخفیف زیادی نیست مخصوصاً که فروش کتاب هم فصلی است یعنی شما کتابی را که می‌گیرید نمی‌توانید برگردانید به توزیع‌کننده، اگر فروش نرفت مال خودتان است و معنی‌اش این است که اگر ده تا کتاب بگیرید و دوتایش فروش نرود، ضرر می‌کنید.

گلستان: آن وقت این رابطه شما با ناشرین یک رابطه به اصطلاح عادی و قانونی است یا بر مبنای دوستی و یا پارتی‌بازی و اینها باید بگردد برای این که شمارگان کتاب‌هایی که چاپ می‌شود سه هزار تا سه هزار و پانصد تا است، با توجه به تعداد کتاب‌فروشی‌هایی که در سرتاسر

اصلاً من معروف هستم به این که خیلی دقیق ترجمه می‌کنم و در نتیجه آن فارسی روان و راحت الحلقومی که باید دربیاید، در نمی‌آید. ولی خب این دیگر نتیجهٔ اصولی است که بهش عقیده دارم در کار که آدم وقتی می‌خواهد متنی را به فارسی برگرداند بایستی در حد امکان همه چیزش برگردد نه این که به خاطر این که راحت‌تر و روان‌تر بشود مثلاً یک جنبه‌هایش حذف بشود



کریم امامی / عکس از کلی امامی

مملکت گسترده است، خب این که یک دانه هم به هر کدامشان نمی‌رسد!

گلی امامی: کتاب‌ها، چاپ‌های اول و دوم‌اش همیشه در تهران توزیع می‌شود و از چاپ‌های بعدی است که احتمالاً، یعنی اگر به چاپ بعدی برسد، به شهرستان‌ها هم می‌رسد. متأسفانه معمولاً شهرستان‌ها اکثراً کتاب‌های روز به دست‌شان نمی‌رسد. این واقعیت است. ولی این که شما گفتید نکته ظریفی بود ولی واقعیت دارد که شما به عنوان یک کتاب‌فروشی، اگر رابطه‌ی دوستانه‌ای با ناشر داشته باشید در مواردی که کتاب خوب فروش دارد و خواستار زیاد دارد و تیراژش هم همانطور که شما گفتید پائین است - که این در مورد کتابی که ما اخیراً داشتیم خیلی صادق است، کتاب پرفروش بامداد خماری - این رابطه‌ی دوستانه شما با ناشر می‌تواند خیلی مؤثر باشد در تعداد کتابی که ناشر به شما می‌دهد.

کریم امامی: من می‌خواستم خدمت‌تان بگویم که کتابفروشی‌های جدی ایران شاید تعدادشان به پانصد تا هم نرسد. بنابراین یک کتاب مثلاً فلسفی، یک کتاب تاریخی، یک کتاب علمی به زبان ساده لزوماً از سوی همه این چند هزار کتابفروشی که ما داریم اصلاً سفارش داده نمی‌شود به خاطر این که آن کتابفروشی‌ها که آنجا هستند، یا در شبکه‌ی توزیع قرار ندارند یا اصلاً وسع‌اش را ندارند که کتابی را سفارش بدهند که فکر می‌کنند ممکن است فروش نرود. می‌خواهم بگویم که حتی اگر بهترین شبکه‌ی توزیع را هم به وجود بیاوریم که با وسایل نقلیه خیلی مرتب و یا کامپیوتر و همه این چیزها مجهز بشود و فرض کنیم همه‌ی این کتاب‌ها را هم برساند به دور افتاده‌ترین شهرستان‌ها، مشکل این است که اصولاً اولاً سنت کتاب‌خوانی آن‌جا جور که باید و شاید پا نگرفته و بعد هم کتاب‌های گران را عده‌ای در شهرستان‌ها نمی‌توانند بخرند.

گلستان: چه نوع کتاب‌هایی الان بیشتر خواننده دارد، یعنی مثلاً ترجمه‌های خوب یا رمان‌های ایرانی یا مثلاً داستان‌های کوتاه ایرانی یا نوع دیگری از کتاب.

گلی امامی: چیزی که من متوجه شدم در این ده دوازده سال، نوع کتاب‌هایی که خواننده می‌شود و موفق است به نسبت شرایط گوناگون، تفاوت کرده، مثلاً در اوایل انقلاب موقعی که نشر شکوفا شد کتاب‌های تاریخی را خیلی می‌خواندند و دیگر هر کس هم هر کتاب تاریخی‌ای داشت منتشر می‌کرد. بعد از مدتی کتاب‌های عرفانی خیلی مورد توجه واقع شد و موفق شد. چند سال بعد کتاب‌های روان‌شناسی همه‌پسند، به اصطلاح خیلی هستند دکترها و روانشناس‌هایی که می‌دانند چگونه برای مردم نسخه‌هایی بپیچند که حال‌شان خوب بشود، یا فکر می‌کنند که می‌دانند البته! مدتی این قبیل کتاب‌ها خیلی پرفروش شده بود.

در درجه‌ی دوم اهمیت، یعنی نوع کتابی که همیشه فروش داشته، رمان خوب بوده است.

رمان خوب برخلاف آن چیزی که همه فکر می‌کنند، در ایران فروش خیلی خوبی دارد. اگر با شمارگان کافی در بیاید احتمالاً خیلی خوب فروش خواهد رفت. فرق هم نمی‌کند رمان می‌تواند ترجمه باشد مشروط بر این که ترجمه‌اش خوب باشد، یا ایرانی باشد.

کریم امامی: به نظر من رمان‌های ایرانی از رمان‌های فرنگی فروش بالقوه بیشتری دارند، یک نمونه آن کتاب بامداد خمار است، یا کتاب‌های اسماعیل فصیح، کتاب‌های هدایت هم همین‌طور. فکر می‌کنم که این‌ها به خاطر ایرانی بودنشان توجه بیشتری به‌شان می‌شود. گلستان: خوب این که تقریباً خیلی طبیعی است، یعنی مثلاً فرض کنیم که مردم بیشتر به دیدن فیلم‌های ایرانی می‌روند تا فیلم‌های خارجی.

گلی امامی: این برای شما جالب خواهد بود که نوع کتابی که الان خیلی خوش فروش بوده یک نوع کتاب‌های عرفانی خارجی است، که یک نوع عرفان مثلاً آمریکای جنوبی را طرف نوشته که بی‌شبهت به مال ما نیست ولی چون ایرانی نیست، چون از نوع ایرانی‌اش خسته شده‌اند، آن جذابیت بیشتری دارد، که از این دست شاید بتوانیم بگوییم کتاب کیمیاگر را که یک نویسنده برزیلی نوشته و در برزیل و اروپا هم خیلی موفق بوده در ایران هم خیلی خیلی موفق بوده است.

گلستان: ترجمه‌های تکراری چه وضعی دارند در ایران؟

گلی امامی: ببینید! این یکی از بزرگترین - به نظر من - یکی از بزرگترین معضله‌هایی است که گریبان‌گیر صنعت نشر ایران است چون این موضع من فکر می‌کنم راه‌حل دارد منتهی چون راه‌حل‌اش مربوط می‌شود به این که شما کپی رایت بپردازید طبعاً کسی زیر بارش نمی‌رود. حتی بعد از این که کلی پول صرف آماده‌سازی کتاب می‌کنید و یا حتی گاه در حین چاپ متوجه می‌شوید رقیبی هم دارید. به هر حال این معضله است که متأسفانه در ایران هست. بارها و بارها مقاله راجع به آن نوشته‌اند، اشاره کرده‌اند که این را باید یک جور حل کنند و هیچ اقدامی برایش نشده است و هیچ راه‌حلی برایش پیدا نشده و هنوز اتفاق می‌افتد. کریم امامی: یکی از مواردی است که متأسفانه باعث اتلاف وقت و انرژی و همه این چیزها می‌شود، هم در دستگاه نشر و در مترجم و باعث می‌شود آن کتابی که منتشر می‌شود به فروش بهینه یا به اصطلاح، به حداکثر فروش که می‌تواند نرسد. البته اگر که ایران پیوند به میثاق بین‌المللی می‌داشت و همه کسانی که کتاب را ترجمه می‌کنند موظف شوند که از صاحب اثر اصلی اجازه بگیرند، در آن موقع فقط یک ناشر و یک مترجم اجازه خواهد داشت که آن کتاب را ترجمه کند ولی، پیوسته فکر می‌کنم راه‌حلی داشته باشد.

گلستان: چطور است که بعضی از نشریات ادبی یا نشریات فرهنگی دائماً از کسری درآمد

و از کسری تیراژ و از کسری فروش ناله می‌کنند و سر موقع نمی‌توانند در بیاورند، سه ماه، چهار ماه کارشان عقب افتاده یا حتی طولانی‌تر، ولی مجله‌ای مثل مجله «فیلم» و یا حتی یک نشریه‌ای به نام هفته‌نامه سینما، مثلاً من شنیده‌ام تیراژ صد هزار تایی دارد، مجله «فیلم» تیراژ هفتاد هزار تایی دارد، چه چیزی جوان‌ها را به سوی این جور مجله‌ها کشانده و نه به سوی نشریات جدی‌تر فرهنگی؟

گلی امامی: خب شما که بهتر از هر کسی می‌دانید، سینما یک مقوله جذاب است، مورد علاقه و محبوب جوان‌هاست. جوانان ایران از دیدن فیلم‌ها تقریباً محروم‌اند. در واقع بیشتر فیلم‌هایی که می‌بینند، فیلم‌های محصولات داخلی است که تعدادش زیاد نیست. همان هم در واقع صنعت سینمای ایران را به هر حال یک مقدار فعال کرده، مسائلی مربوط به آن برای جوان‌ها مورد علاقه است و فکر می‌کنم شما این را گفته‌اید و من هم بدون این که برایم گفته‌اید قبلاً گفته بودم که در ایران فیلم را می‌خوانند یعنی سینما خواندنی است. فقط هم مجلاتش نیست، کتاب‌های مربوط به سینما را هم شما باید ببینید که با چه علاقه‌ای جوان‌ها می‌خرند و می‌خوانند، نکته جالبه است.

گلستان: کتاب مربوط به سینما، یعنی مثلاً کتاب تاریخ سینمای آقای قهرایی الان به چاپ هشتم رسیده و هر دفعه ۵ هزار تا و هشت هزار تا و دوازده هزار تا و این‌ها، آن یک چیز استثنایی است ولی کتاب‌هایی که مربوط به فیلمنامه‌هاست و کتاب‌هایی که به اصطلاح تجزیه و تحلیل کارهای کارگردان است، آن‌ها را من ندیدم که تیراژش بیشتر از همان سه هزار تا باشد.

گلی امامی: نه! بعد خب تجدید چاپ می‌شود. یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌هایی که در مورد سینما اتفاقاً گفتید، چند تا کتاب هست که آقای قومالیان اغلب‌شان را در آورده، راجع به کارگردان‌های ایرانی است. آنها کتاب‌های خیلی خوش فروشی است.

کریم امامی: البته این نوع کتاب‌ها یک خواننده نسبتاً با فرهنگ‌تری می‌خواهد تا خوانندگان آن نشریات سینمایی که شما به آن اشاره کردید. من فکر می‌کنم که بیشتر مشتریان آن مجلات و آن نشریات هفتگی مثلاً اشخاصی باشند شانزده سالشان باشد، هیجده سالشان باشد، بیست سالشان باشد و خب تعدادشان هم در ایران که الان نصف جمعیت، پنجاه درصد جمعیت زیر بیست سال است خیلی زیاد است. بنابراین اگر صد هزار تا فروش می‌رود، شاید نداشته باشد و شاید امکان فروش دویست هزار تا و سیصد هزار تا باشد، اگر طرف بتواند به این تعداد چاپ بکند و توزیع بکند. ولی کتاب کمی جدی‌تر است و آدم بایستی که تحصیل کرده باشد و این‌ها در نتیجه طبیعی است که این جور کتاب‌ها تیراژ بالایی نداشته باشد.

گلستان: وضع نقد کتاب در ایران الان چطور است؟

گلی امامی: صفر! نقد کتاب نداریم! معرفی وجود دارد، همه مجله‌ها و ماهنامه‌ها و فصل‌نامه‌هایی هم که در می‌آید یک بخش معرفی کتاب دارد ولی نقد چون یک زمینه‌های خاصی را نیاز دارد تا به وجود بیاید و این زمینه‌هایش موجود نیست، طبعاً ما فاقد هرگونه نقد هستیم، حتی نقد سایر هنرها.

من حالا معتقدم هر چند که مجله‌ها خیلی سعی می‌کنند ولی نقد فیلم هم خیلی کم داریم یا نارسا داریم. داریم ولی نارساست.

کریم امامی: جالب است که شما بدانید که نقد کتاب اگر هم نوشته شود تأثیر مهمی در فروش آن کتاب ندارد.

گلی امامی: اصلاً اصلاً!

گلستان: انتقادهای و بررسی‌هایی که مثلاً فرض کنیم که در برنامه روزنه بی‌بی‌سی راجع به کتاب می‌شود، این جور مطالب اثری در ایران دارد؟ یعنی به آن کتاب کمکی می‌کند؟

کریم امامی: در معرفی آن کتاب البته مؤثر هست، و گاهی زودتر از نشریات فارسی هم پخش می‌شود. در نتیجه ممکن است که مردم درباره انتشار یک کتابی اول از این رادیو بشنوند و بعد بروند به کتاب‌فروشی مراجعه کنند و بخواهند آن کتاب را ببینند. ولی نقد چون هم دیر نوشته می‌شود و دیر به چاپ می‌رسد، وقتی منتشر می‌شود که دیگر تکلیف کتاب در کتاب‌فروشی روشن شده است. یعنی اولین خوانندگانی که آن کتاب را دیده‌اند خوش‌شان آمده یا به دنبال آن آمده و به نفر بعدی گفته‌اند که کتاب خوبی است یا کتاب بدی است و تقریباً تکلیف کتاب روشن شده، بله! ❏